

وكان لأبني دلف جارية تسمى جنان
يتعشقها وكان لفرط فتوته وظرفه
يسميتها «صديقتي» فمن قوله فيها:
أمالكتي ردي علي فؤاديا
ونومي فقد شردته عن وساديا
ألا تتقين الله في قتل عاشق
أمت الكرى عنه فأحيا لياليا
ولما ماتت رثاها بمرات حسان. ومات
أبو دلف في بغداد.
يوسف الأمير علي

الوزير ابن أبي دواد واصطنعه.
ومن كرم أبي دلف أن جماعة من
الشعراء اجتمعوا على بابه فكان يعد
بأمواله من الكرج وغيرها فأتته
الأموال، فبسطها على بساط من
الجلد، وأجلس الشعراء حولها، وأوماً
إليهم أن يأخذوا من الأموال ما شاؤوا.
وكان أبو دلف متشيعاً مغالياً خالفه
في ذلك ابنه دلف.

قال أبو دلف: شهادة زور وقول غرور
وطالب عرف وأصدق منه قول ابن
أختي:
دعني أجوب الأرض التمس الغنى
فلا الكرج الدنيا ولا الناس قاسم
فضحك المأمون وسكن غضبه.
كان أبو دلف في جملة من كان مع
الإفشين حيدر بن كاوس لما خرج لمحاربة
بابك ثم تنكر لأبي دلف وأراد قتله،
فاستنقذه، بأمر الخليفة المعتصم،

مراجع للاستزادة:

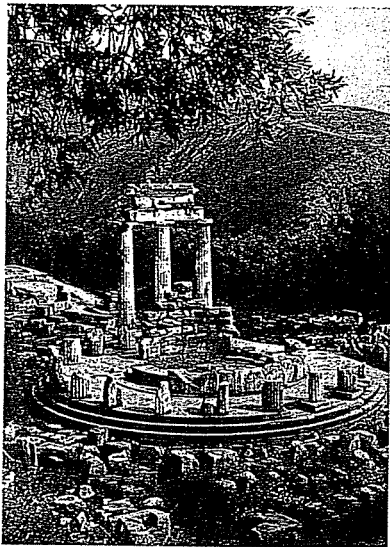
الأصمعي، الأغانى (دار الكتب العلمية، بيروت 1992)
الخطيب البغدادي، تاريخ بغداد، مجلد 12 (دار الكتاب العربي، بيروت)
ابن قتيبة الدينوري، عيون الأخبار (دار الكتاب العربي، بيروت)

الموضوعات ذات الصلة:

الإفشين - المأمون - المعتصم

دلفي

الانتشار اليوناني (750-550 ق.م)، إذ
كان الناس يحجون إلى هذا المكان
المقدس من كل صوب، التماساً لمشورة
الإله قبل الإقدام على مشروعات هامة
أو خطيرة، وفي مقدمتها تأسيس
المستعمرات ودخول الحرب ووضع
بعض القوانين كدستور ليكورغوس [ر]
Lycurgus في إسبرطة على سبيل
المثال. ويتبين من التنبؤات السياسية



آثار بناء مستدير مقبب على أعمدة
رخامية فوق موقع معبد أثينا

دلفي بالخجر المقدس في معبدها،
والذي يمثل سرة الأرض Omphalus،
ويشكل قدس أقداس معبد أبولون
المقدس منذ أقدم العصور. ولعل مكان
دلفي كان في الأصل مركزاً لعبادة
الأرض بوصفها ربة الأمومة، ثم أصبح
فيما بعد مركزاً لعبادة أبولون، وموضع
نبوءته الشهيرة. ويرسم أبولون في
الفض اليوناني القديم جالساً فوق هذا
الحجر، وكان كل مكان في موضع
مركزي يسمى (أومفالوس) أي (سرة
المنطقة).

وقد ازدادت أهمية دلفي وارتفع
شأنها في أثناء المرحلة المسماة بعصر

تمثل دلفي Delphi إحدى المدن
الرئيسية في مقاطعة فوكيس Phocis
اليونانية التي تشغل المنطقة الوسطى
في اليونان. وتقع دلفي (أو دلفوي
Delphoi، كما تسمى في الأصل
اليوناني) على السفوح الجنوبية
الشرقية لجبل برناسوس Parnassus
(2450م)، والذي كان يعد منزلاً لثريات
الفنون التسع، وعلى بعد عشر
كيلومترات تقريباً من خليج كورنثة في
الجنوب. وكان يقوم فيها معبد
لأبولون [ر] Apollon إله النبوءة
والتنطهير والواقى من الشر، وكان أقدم
معابد بلاد اليونان وأقدسها، إذ يرجع
تاريخه إلى الألف الثاني قبل الميلاد،
وكان أشهر مركز للنبوءة في العالم
الهيليني. وقد تصور الجغرافي
هكاتيوس Hecataeus (نحو 540 -
480 ق.م) في كتابه (رحلة حول الأرض)
أن دلفي تشكل مركزاً لقرص الأرض.
وفي الواقع أنها كانت في نظر اليونان
مركزاً لدائرة بلادهم، وإذا كانت بلاد
اليونان نفسها تحتل مركزاً وسطاً بين
طرفي العالم القديم، فقد اشتهرت

نواحی اصفهان راهزنی می‌کردند و پس از توبه در زمان مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹) در کرج (نزدیک اراک کنونی) مقیم شدند و آنجا را آباد کردند. سپس ابودلف آن را به شهر تبدیل کرد. ازینرو این خاندان را کرجی نیز می‌نامند (ج ۱۱، ص ۶۶).

ابودلف قاسم بن عیسی، در زمان هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) از سوی خلیفه حاکم فارس و ولایت جبال شد (مرزبانی، ص ۳۳۴) و پس از هارون از سرداران امین (حک: ۱۹۳-۱۹۸) بود. در نزاع میان امین و مأمون در ۱۹۵، ابودلف به دستور امین همراه علی بن عیسی بن ماهان به جنگ طاهربن حسین رفت. پس از کشته شدن علی بن عیسی بن ماهان، ابودلف به همدان بازگشت. با آنکه طاهر از ابودلف خواست تا با مأمون بیعت کند، وی نپذیرفت و بیعت خود را با امین حفظ کرد. ابودلف سپس گوشه‌گیری اختیار کرد و در کرج مقیم شد. هنگامی که مأمون در ۲۱۴ به ری رفت ابودلف را احضار کرد. ابودلف نیز با وجود وحشت از مأمون به حضور او شتافت و هنر ابودلف در شعر سبب شد تا مأمون او را اکرام کند (ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۱۴۳، ۲۱۸؛ ابن‌عبدریه، ج ۲، ص ۳۶۶). در دوران خلافت معتصم (۲۱۸-۲۲۷) نیز ابودلف از سرداران وی بود و چون در شعر و غنا مهارت داشت همنشین معتصم شد. با اینهمه چند بار مورد خشم خلیفه قرار گرفت که به وساطت عبدالله بن طاهر، خلیفه از مصادره اموال او چشم پوشید و ولایت دمشق را به او سپرد. صفدی نام او را جزو امرای دمشق آورده است (ص ۱۲۹). همچنین ابودلف از فرماندهان برجسته سپاه معتصم بود و همراه افشین در ۲۲۱ به جنگ بابک^۳ خرمدین رفت (ابن‌خلکان، ج ۴، ص ۷۳؛ العیون و الحدائق فی اخبار الحقائق، ص ۴۸۲-۴۸۳). در این جنگ برخی شعرا او را مدح کردند و شجاعتش را ستودند (ابن‌عبدریه، ج ۱، ص ۱۴۰). ابودلف به دلیل فضل و شجاعتش، مورد حسد افشین بود، افشین قصد کشتن او را داشت، معتصم قاضی احمد بن ابودؤاد را که از نزدیکان ابودلف بود به وساطت نزد افشین فرستاد، و او ابودلف را رهانید. بار دیگر افشین خلیفه را بر ضد ابودلف تحریک کرد تا آنکه خلیفه ابودلف را به افشین سپرد و احمد ابی‌دؤاد این بار خودسرانه نزد او رفت و خود را نماینده خلیفه معرفی کرد و ابودلف را از چنگ افشین، خارج کرد (ابوالفرج اصفهانی، ج ۸، ص ۲۵۰-۲۵۱؛ تنوخی، ج ۲، ص ۲۸۰-۲۸۳). ابودلف در نبرد دیلم شرکت کرد و دژهایی را گشود و بر آن مناطق خراج بست (قدامه بن جعفر، ص ۳۷۸). وی در ۲۲۵ یا ۲۲۶ در بغداد درگذشت (ابن‌خلکان، ج ۴، ص ۷۷-۷۸؛ خطیب بغدادی، ج ۱۲، ص ۴۲۳-۴۲۲؛ مسعودی، ج ۴، ص ۳۶۰). وی، از طرفداران سرسخت تشیع و علی علیه‌السلام بود و هنگامی که یکی از فرزندان او در این باره با او مخالفت کرد او را از خود راند (مسعودی، ج ۴، ص ۳۶۱؛

ابن‌حانک در اکلیل، از دیگر اعضای این خاندان، همراه با تبارنامه آل‌حسان ذی‌الشعبین نام برده است (نسخه خطی برلین، ج ۲، گ ۱۵۸ پ، ۱۵۹ ر).

منابع: ابن‌حانک، کتاب الاکلیل، نسخه خطی برلین؛ چاپ اسکار لوفگرن، در *Südarabisches Muṣṭabih*، اویسالا ۱۹۵۳، ص ۱۹؛ عبدالله بن محمد سقاف، تاریخ الشعراء الحضرمیین، ج ۱، قاهره ۱۳۵۳، ص ۷۶-۷۴؛ محمد امین سوبدی، سبائک الذهب فی معرفة قبائل العرب، نجف ۱۳۴۵، ص ۵۳؛ [احمد بن علی قلفشندی، نهاية الارب فی معرفة انساب العرب، بیروت ۱۹۸۴/۱۴۰۵]؛

O. Löfgren, "Über Abū Maḥrama's Ḳilādat al-nahr", *MO*, XXV (1931), 120-139; R. B. Serjeant, "Materials for South Arabian history", *BSO[AJS]*, XIII (1950), 299; idem, *The Portuguese off the South Arabian coast*, Oxford 1963, 53; idem, *The Saiyids of Ḥaḍramawt*, London 1957, II.

/ لوفگرن (د. اسلام) /

بنودلف، خاندان ادیب و شیعه‌مذهب حاکم در جبال (۲۱۰-۲۸۵) که نام دیگر آن ناحیه، عراق عجم، مشتمل بر منطقه‌ای از اصفهان تا زنجان، بود (یاقوت حموی، ج ۲، ص ۱۴-۱۵). این خاندان از تیره بنی‌عجل، شاخه‌ای از بکرین وائل^۳ بودند (خطیب بغدادی، ج ۱۲، ص ۴۱۶). عنوان بنودلف، از «ابودلف»، کنیه قاسم بن عیسی گرفته شده است؛ برخی عیسی را فرزند و برخی برادر ادیس بن معقل می‌دانند (ابن‌فقیه، ص ۲۶۱؛ بلاذری، ج ۳، ص ۱۱۸-۱۱۹؛ اخبارالدولة العباسیة، ص ۲۵۵). ادیس بن معقل عطار بود (ابن‌حزم، ص ۳۱۳) و قصد شورش بر امویان و اظهار دعوت برای عباسیان در کوفه را داشت، اما شهادت آن را نیافت (ابن‌رسته، ص ۲۰۷). او اندوخته‌ای گرد آورد و همراه خاندانش در قریه‌ای از ناحیه همدان ساکن شد و ثروتی کسب کرد (ابن‌فقیه، همانجا).

عیسی و ادیس در زمان یوسف بن عمر ثقفی به دلیل نپرداختن خراج به زندان افتادند (بلاذری، همانجا). به قولی، عیسی عامل خالد بن عبدالله قسری بود و هنگام ولایت یوسف بن عمر، خالد و عمال او، از جمله عیسی، به زندان افتادند (بلعمی، ج ۲، ص ۱۰۰۸). برخی نیز او را از داعیان عباسی می‌دانند که یوسف آنها را به همراه ابومسلم و عمال خالد زندانی کرد (ابن‌خلدون، ج ۳، ص ۱۲۳). ابومسلم خراسانی در خانه عیسی متولد شد (اخبارالدولة العباسیة، ص ۲۶۳-۲۶۵) و همراه فرزندان این خاندان رشد یافت و به دعوت او از پیروان عباسیان شد و همراه وی زندانی گردید (بلعمی، همانجا). به قول سمعانی، عیسی و فرزندان او در

EDIT. N. K. SINGH, A. M. KHAN, ENCYCLOPAEDIA OF THE WORLD MUSLIMS:
Tribes, Castes and Communities, VOL.I, 2001 DELHI. IRCICA DN. 41902. pp.

-Iran

BIBLIOGRAPHY

Barthold, W., *Zuolf vorlesungen uber die Geschichte der Turken Mittelasiens*, Berlin, 1935, pp. 209-14 (French tr. Paris, 1945).

—, *Four Studies on the History of Central Asia*, tr. V. Minorsky, I, 1956, p. 54.

Grousset, R., *L'Empire des steppes*, Paris, 1939.

Ivanov, P.P., *Ocerki po istorii Sredney Azii* (Outlines of the History of Central Asia), Moscow, 1958, I and II.

Spuler, B., *Handbuch der Orientalistik*, volume V, p. 5.

A. BARAM

Dukkala

Tribe of Morocco

Dukkala is a confederation of Moroccan tribes which constituted an autonomous administrative region during the French Protectorate. When Morocco attained independence, it was attached to the province of Casablanca, and now forms no more than the al-Jadida circle (*Mazagan*). Some sections of the Gharb tribe also have this name.

Al-Bakri does not mention the Dukkala, but al-Idrisi, together with Ibn Khaldun (*Ibar*) and Leo Africanus later, attribute an extensive area to the confederation, comprising roughly the triangle within the rivers Umm al-rabi' and Tensift, and the Atlantic coast. The name Dukkala, moreover, was given to one of the gates of Marrakesh from the early 12th century onwards.

Tradition has it that there were 6 tribes in the confederation, the Ragra, Hazmira, Banu Dghugh, Banu Magir, Mushrtarayya, and Sinhaja tribes. The above list explains a contradiction already pointed out by Ibn Khaldun, whereby the Dukkala are sometimes considered part of the Masamida (the first five tribes certainly were), and at other times part of the Sinhaja. Both were of Berber descent. Their relationship with another Berber group which is now extinct, the Tamasa, is difficult to define.

The confederation was not spared the serious events which, under the Almohads, followed the introduction of Arab tribes into Morocco, and later the Haha and the Banu Ma'kil tribes were driven back onto their territory.

In the south only the Garraga tribe remained intact, after having played an important role historically. The legend of its seven saints found a place in all religious chronicles; on receiving news of the Islamic revelation, all seven went to Mecca and spoke, in Berber, with the Prophet. Their tombs in the Jabal al-Hadid are objects of veneration to the present day.

The name Dukkala no longer has any ethnic significance today; it denotes Arab tribes, or tribes completely under Arab influence. The tribes are sedentary, and although some of them still inhabit tents, it is for practical reasons and not in order to pursue a nomadic existence.

The wind blows fair for the economic future of the region if developments based on the Imfout dam, completed in 1950, go according to plan. On relations between the Dukkala and the Portuguese, see the articles Asfi, Azammur and above all Al-Jadida.

BIBLIOGRAPHY

Ibn Zaydan, *Ithaf a'lam al-nas* (5 Vols. published, 1929-33) and Muhammad b. Ahmad al-Kanuni, *Asafi...*, Cairo, 1353/1934.

Lancre, P., *Rep. alph. des Conf. de tribus, es tribus de la zone france. de l'emp. cher*, Casablanca, 1929.

Michaux-Bellaire, M., *Reg. des Dukkala*, I, in *Villes et Tribus du Maroc*, X, Paris, 1932.

BAHMAN BAKHTIRI

Dulafids ✓

Tribe of Iran

The Dulafids are an important tribe in the 3rd/9th century whose holdings formed a special district of their own known as al-Igharayn (the two fiefs) in al-Jibal, east of Nihawand between Hamadan and Isfahan. 'Isa b. Idris laid the basis for the Dalafid fortune by engaging in highway robbery to such an extent that he was able to retire and erect a stronghold at al-Karaj, which his son and successor, al-Qasim b. 'Isa al-Ijii, known as Abu Daulaf employed as the foundation for the Dulafid dynasty.

Abu Dulaf was a Shi'i, a highly educated man, a lauded poet, a great general and a competent leader

arméniens." *JA*, 5th ser., 11, 1858, pp. 491, 507-08; 5th ser., 16, 1860, pp. 290-91, 308-09. Haithon, *Flos Historiarum Terre Orientis*, in *Recueil des historiens des croisades. Documents arméniens* 2, Paris, 1906, p. 301. *Histoire de Mar Jabalaha III patriarche des Nestoriens*, tr. C.-B. Chabot, Paris, 1895. H. H. Howorth, *History of the Mongols* III. *The Mongols of Persia*, London, 1888 (esp. pp. 209-12). E. Hunter, "The Conversion of the Kerait to Christianity in A.D. 1007," *Zentralasiatische Studien* 22, 1989-91, pp. 142-63. S. Orbelian, *Histoire de la Siounie*, tr. M. Brosset, I, St. Petersburg, 1864. Rašīd-al-Dīn, *Jāme' al-tawārīk* (Baku), pp. 6-7, 24, 96. Idem, *Jāme' al-tawārīk*, ed. E. Quatremère as *Raschid-eldin. Histoire des Mongols de la Perse*, Paris, 1836, pp. 92-97. B. Spuler, "Le christianisme chez les Mongols aux XIIIe et XIVe siècles," in W. Heissig et al., eds., *Tractata Altaica*, Wiesbaden, 1976, pp. 621-31.

(CHARLES MELVILLE)

DOLAFIDS, family of Arab origin that became politically prominent in western Persia during the 9th century. Some members were also significant Arabic literary figures. The Dolafids belonged to the Arab tribe of 'Ejl b. Lojaym, among the first Muslim conquerors of central Iraq (cf. Donner, appendices; Caskel, s.v. 'Iḡl b. Luḡaym; Ṭabarī, II, p. 994). The precise ancestry of the family within the tribe was the subject of dispute among various informants, however. The first member of the family mentioned in the surviving historical record was Edrīs b. Ma'qel, said to have dealt in perfumes and sheep at Kūfa (Balāḡorī, *Fotūḥ*, p. 314; Ebn Ḥazm, p. 313; Krenkow, p. *alef*). Edrīs and his brother 'Īsā b. Ma'qel were reportedly imprisoned in Kūfa during the caliphate of Hešām b. 'Abd-al-Malek (105-25/724-43), but the reasons are unclear. Perhaps, as Balāḡorī claimed (*Fotūḥ* p. 314), Edrīs had assaulted a merchant. Other reports suggest that the brothers may have been suspected of revolutionary activity against the Omayyads; the future organizer of the 'Abbasid revolution in Khorasan, Abū Moslem, is said to have been their personal servant, purchased from them by the 'Abbasids during a visit in prison (Ṭabarī, II, pp. 1726-27, 1769; Ebn al-Aṭīr, V, pp. 191-92; Ebn Kallekān, II, p. 502; *Mojmal*, ed. Bahār, pp. 308, 315-16; Ya'qūbī, *Boldān*, p. 207). It is possible, however, that these claims were fabricated by the Dolafids at a later date, in order to enhance their standing with their 'Abbasid patrons.

Edrīs apparently became wealthy and moved with his family to the Zagros region, where he became an owner of estates and settled in the village of Mass near Hamadān. He may already have owned estates in the Isfahan area before 132/750 (Ebn al-Aṭīr, V, p. 191). Sam'ānī noted simply that his son 'Īsā, father of Abū Dolaf (q.v.), was an Arab of 'Ejl who came to the Isfahan area with his sons and engaged in brig-

andage; then, in the time of al-Mahdī (158-69/775-85), he repented and settled his family at Karaj between Isfahan and Hamadān, which he irrigated and began to develop, building up its fortresses (ed. Margoliouth, fol. 477b; Balāḡorī, *Fotūḥ*, p. 314). The fertile region around Karaj became the center of the Dolafid patrimony, particularly Āstāna near the modern village of Qadamgāh (cf. Luther). It flourished during the 9th century, as the Dolafids, especially 'Īsā b. Edrīs and his son Abū Dolaf, extended its cultivated area and constructed palaces, fortresses, and other buildings for themselves and their followers.

The most prominent member of the Dolafid family was Abū Dolaf Qāsem b. 'Īsā (q.v., for further details of his career), who was appointed governor of Jebāl province by Hārūn al-Rašīd (170-93/786-809) and seems to have been successful in suppressing turbulent Kurdish and Arab tribesmen. In the civil war between Hārūn's sons al-Amīn (193-93/809-13) and al-Ma'mūn (198-218/813-33) he sided with the former but was pardoned by the latter and reappointed governor of Jebāl; he was chosen as one of the caliph's boon companions and was well known as a poet. Abū Dolaf also served al-Ma'mūn's successor, al-Mo'tašem (218-27/833-42), as boon companion, military commander, and possibly governor of Damascus. He died in Baghdad in 225/839-40. His brother Ma'qel b. 'Īsā seems to have lived in his shadow but was also affiliated with the 'Abbasid court, serving as a military commander; he was also known for his poetry (*Aḡānī*¹, Cairo, XVIII, pp. 194-95; Ebn Qotayba, III, p. 10; Aštar, p. 123 n. 3; Krenkow, p. *waw-zay*).

After Abū Dolaf's death the main base of the family's power and activity remained Karaj and Isfahan. Two of his sons earned some historical mention. Hešām was a subordinate military commander in 'Abbasid service in Iraq in 251/865-66 (Ṭabarī, III, pp. 1605, 1617, 1619, 1623-24), but leadership of the Dolafid family passed to 'Abd-al-'Azīz, who was apparently recognized as his father's successor in Jebāl. He seems to have attempted to act independently of Samarra, for two punitive expeditions are recorded in 253/867, during one of which Karaj was ransacked (Ṭabarī, III, pp. 1685-87; Ebn Ḥazm, p. 313; Krenkow, p. *alef*; *Mojmal*, ed. Bahār, p. 363). Although 'Abd-al-'Azīz's ultimate fate is unclear, his son Dolaf was recognized by the 'Abbasids as his successor in Jebāl; when Dolaf was killed by a rebel in Isfahan in 265/878-79 he was succeeded as head of the family by his brother Aḥmad (Ṭabarī, III, pp. 1916, 1929; Ebn al-Aṭīr, VII, p. 227), who was responsible for destroying the army of the Saffarid 'Amr b. Layṭ (q.v.) in 273/886-87 (Ṭabarī, III, pp. 1937, 1940, 2024, 2112, 2122, 2135; Ebn al-Aṭīr, VII, pp. 226, 231, 233, 253, 259, 291, 317-18). The uneasy and shifting relationship between the Dolafids and the central 'Abbasid government was reflected in a campaign by al-Mo'tamed's

090662

Dülefilər